

تبیین رویکرد نو واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل

دکتر علیرضا محمدخانی*

چکیده

نوواقع‌گرایی که همچنان دولت را به عنوان بازیگر اصلی صحنه سیاست بین‌الملل می‌داند روایتی قدرتمند از واقع‌گرایی است که می‌گوید تا وقتی نظام بین‌الملل اقتدارگریز باشد کشمکش بر سر قدرت و امنیت ادامه خواهد داشت. نو واقع‌گرایی عمیق‌ترین و دقیق‌ترین نقدها را بر پروژه‌های اصلاح‌طلبانه در سیاست بین‌الملل وارد ساخته است. از همین رو شگفت‌آور نیست که این مکتب آماج اصلی حمله کسانی قرار گرفته است که چارچوب ذهنی‌شان اصلاح‌طلبانه یا انتقادی است. این نظریه که محصول چالش نظریه رفتاری و نظریه وابستگی متقابل است به‌رغم انتقاداتی که از منظرهای گوناگون بر آن شده است، کماکان توانسته سلطه خود را حفظ نماید. نوشتار حاضر تلاش دارد ضمن پرداختن به چگونگی ظهور نو واقع‌گرایی، مبانی فکری-فلسفی و نیز عناصر اصلی این نظریه، دیدگاه‌های منتقدان نظریه واقع‌گرایی را مطرح و بررسی نماید.

کلید واژه‌ها

واقع‌گرایی، نوواقع‌گرایی، ساختارگرایی، منافع ملی، آنارشی، موازنه قوا، واحدهای نظام بین‌الملل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

مقدمه

نظریه واقع‌گرایی پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان اندیشه مسلط در روابط بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای یافت و توجه پژوهشگران روابط بین‌الملل را به خود معطوف داشت. اما با ظهور انقلاب رفتاری در حوزه روابط بین‌الملل و چالشی روش‌شناسانه بر واقع‌گرایی در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و سپس چالش هستی‌شناسانه مکتب وابستگی متقابل بر واقع‌گرایی در دهه ۱۹۷۰، این نظریه با مشکلات عمده‌ای روبرو شد و تا حدودی به حاشیه رفت و به بازسازی خود مشغول شد. در سال ۱۹۷۹ کنت والتز^۱ نظریه‌پرداز مشهور واقع‌گرا با نگارش کتاب نظریه سیاست بین‌الملل، واقع‌گرایی را از انزوا خارج ساخته و نظریه نواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری را عرضه کرد. در واقع نظریه نواقع‌گرایی که محصول چالش نظریه رفتاری و نظریه وابستگی متقابل است به‌رغم انتقاداتی که از منظرهای گوناگون بر آن شده است، توانسته است هژمونی خود را در روابط بین‌الملل همچنان حفظ نماید. در این مقاله بر آنیم که وجوه این چالش و نیز زوایای نواقع‌گرایی را مورد کنکاش قرار دهیم.

گفتار اول: نو واقع‌گرایی محصول تقابل واقع‌گرایی و رفتارگرایی

۱- چگونگی ظهور نو واقع‌گرایی

واقع‌گرایی که از دهه ۱۹۴۰ میلادی به وجود آمد، تا امروز هم‌چنان پارادایم مسلط در روابط بین‌الملل باقی مانده است. هر چند، واقع‌گرایی در طول زمان شکل خود را عوض کرده است. این توانایی دگرگونی یکی از دلایل اصلی تداوم هژمونی واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل است. با وجود این، می‌توان اصول مشترکی را در واقع‌گرایی یافت. اصولی چون دولت محوری، آنارشی سیستم بین‌الملل، قدرت و امنیت (Rosenberg, 1990: 65).

در خلال دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، واقع‌گرایی از دو سو مورد تهاجم قرار گرفت. ابتدا از جانب رفتارگرایان که متون اساسی واقع‌گرایی را غیرعلمی و تخیلی می‌دانستند که این خود مناظره کلان میان سنت‌گرایان و علم‌گرایان در روابط بین‌الملل را به وجود آورد. تهاجم و چالش دوم از سوی فراملی‌گرایان انجام گرفت. فراملی‌گرایان الگوی واقع‌گرایی را از دو جبهه مورد حمله قرار دادند. تهاجم اول مربوط بود به دگرگونی در ماهیت سیاست جهانی. در حالی که ممکن بود تاکید واقع‌گرایان بر قدرت و امنیت در دهه ۱۹۴۰ درست و به‌جا بود، اما جهان دهه ۱۹۷۰ به گونه‌ای دگرگون شده بود که

1- Kenneth Waltz

واقع‌گرایی دیگر نقشه سودمندی از جهان را فراهم نمی‌آورد. بازیگران و موضوعات جدیدی به وجود آمده بودند. بازیگران جدید بین‌المللی مانند تروریست‌ها، شرکت‌های چند ملیتی، آژانس‌های اطلاعاتی و قاچاقچیان مواد مخدر که بدون توجه به مرزها در سطح جهانی فعالیت می‌کردند. و می‌توان از این هم فراتر رفت و ادعا نمود که این بازیگران جدید تاثیر عمده‌ای بر سیاست جهانی به‌جا می‌گذاشتند. بخشی به دلیل ظهور این بازیگران جدید، یک سری موضوعات جدید نیز بروز نمود که می‌توان از آن تحت عنوان وابستگی متقابل یاد کرد. موضوعاتی چون آلودگی محیط زیست، انفجار جمعیت، تسلیحات هسته‌ای، کمبود منابع اولیه و فقر را دیگر نمی‌توان به طور قانع‌کننده‌ای در چارچوب دولت‌های واحد حل و فصل کرد. بدین طریق نویسندگان فراملی‌گرا پیش‌بینی و یا طرفداری از افول دولت ملی به عنوان شکل مسلط سازمان سیاسی می‌کردند. دومین جبهه حمله بر مبنای روش قرار داشت. این مسأله خود بخشی از جنبش عمومی علوم سیاسی به سوی ناسازگاری دولت و تحلیل بر اساس سیستم سیاسی و گروه‌های ذینفع بود. این جنبش نه تنها در ادبیات روابط بین‌الملل بلکه در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی و حتی در سیاست‌های بوروکراتیک و تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری بازتاب یافت (Bowker and Brown, 1993: 2-3).

دقیق‌ترین پاسخ به منتقدان واقع‌گرایی از سوی کنت‌والتز صورت گرفت. او در کتاب خود موسوم به نظریه سیاست بین‌الملل که در سال ۱۹۷۹ انتشار یافت، به طور موثری دستورالعمل جریان اصلی روابط بین‌الملل را در دهه ۱۹۸۰ مشخص کرد. پاسخ‌والتز را می‌توان در ۳ سطح مورد توجه قرار داد: روش او، پاسخ اساسی او به منتقدان واقع‌گرایی و نتایج او.

شیوه روش‌شناسانه‌والتز از مفهوم او از نظریه نشات می‌گیرد. از نگاه او، کیفیت یک نظریه مربوط است به کار ویژه او از عمق عملی بودن آن. نظریه برتر، نظریه‌ای است که بتوان موارد بیشتری را با آن توضیح داد. نقطه شروع یک نظریه ر روابط بین‌الملل تکرار یا بازگشت^۱ الگوهای رفتاری در طول زمان است. از نظر‌والتز، الگوی مسلط روابط بین‌الملل موازنه قوا است. بنابراین یک نظریه خوب روابط بین‌الملل، نظریه‌ای است که موازنه در کل مواردی که رخ می‌دهد را توضیح دهد (Waltz, 1979: 65).

در نتیجه،^۱ و نظریه‌های تقلیل‌گرا^۲ که وقایع را به موجب ویژگی اعضای متعلق به سیستم بین‌المللی توضیح می‌دهد، رد می‌کند. اگر سیاست موازنه قوا در سیستم دولتهای یونان باستان عمل کرد، بنابراین

1- Recurrence
2- Reductionism

توضیح آن‌ها با مراجعه به ویژگی‌های دولت مدرن غیر ضروری می‌گردد. بنابراین او معتقد است که اهمیت موضوع نه تنها در ویژگی واحدهای سیستم، بلکه در ساختارهای خود سیستم نهفته است. به عبارت دیگر، مواردی در ساختارهای روابط بین‌الملل وجود دارد که سبب می‌شود دولت‌ها به روشی که می‌خواهند، عمل کنند (Ibid, 67-73). بنابراین، تحول جذابی که در دوران اخیر در روابط بین‌الملل رخ داد، بازسازی واقع‌گرایی بوده است. در آغاز دهه ۱۹۷۰، با وجود چندین دهه تسلط واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل، به تدریج نشانه‌های عقب‌نشینی آن مشاهده شد. حملات از همه جوانب آغاز گردید، از سوی رفتارگرایان به خاطر نقصان ابزارهای روش‌شناختی، از سوی کثرت‌گرایان به خاطر نگرش عقب‌مانده از زمان به جهان، و از سوی رادیکال‌ها به دلیل عمل به ایدئولوژی که حافظ وضع موجود بوده و گذشته را تحریف می‌کند. اگر چه این حملات در کل دهه ۱۹۷۰ حفظ و یا حتی تشدید شد، واقع‌گرایان نیروهای خود را دوباره سازماندهی کرده و دست به یک ضد حمله زدند، یعنی آن‌چه که امروزه نواقح‌گرایی خوانده می‌شود. البته باید اذعان کنیم که نواقح‌گرایان به‌طور وسیعی درس‌های روش‌شناختی از رفتارگرایان گرفته و از سوی دیگر بر اهمیت ساختارگرایی تاکید گذاشتند. اگر چه والتز به لحاظ طبقه‌بندی منکر است که یک ساختارگرایی جزئی است (Waltz, 1982: 679). او مصرأً معتقد است که یک نظریه سیاست بین‌الملل تنها در سطح ساختاری می‌تواند شکل گیرد. برای اغلب نواقح‌گرایان یک رهیافت ساختاری در اولویت قرار دارد (Krasner, 1982: 497). اما اهمیت ساختارگرایی برای نواقح‌گرایان با انتقاد از سوی کثرت‌گرایان و رادیکال‌ها دو چندان شد.

۲- منابع نو واقع‌گرایی

نواقح‌گرایی چه به‌عنوان یک فلسفه و چه به‌عنوان یک نگرش نشأت گرفته از برخی محدودیت‌های سنت واقع‌گرایی کلاسیک است. با وجود این، تبار نو واقع‌گرایی را می‌توان از فلسفه واقع‌گرایی سیاسی پیدا کرد. بنابراین، به منظور فهم کامل‌تر نواقح‌گرایی، مرور اجمالی سنت‌های کهن‌تر ایجاب می‌نماید. بدون شک، فلسفه واقع‌گرایی سیاسی ریشه در عهد باستان داشته و به آثار توسیدید بر می‌گردد. اما در رشته روابط بین‌الملل، واقع‌گرایی سیاسی نیروی مسلط در نیمه اول قرن بیستم گردید، و شهرت آن با افزایش مداوم موفقیت‌های نظامی - سیاسی ایالات متحده آمریکا افزایش یافت. فلسفه واقع‌گرایی سیاسی توسط هانس جی مورگنتا شناسانده و شهرت جاودانه پیدا کرد. در

تبیین رویکرد نو واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل

راس این فلسفه یک منطق هستی‌شناسانه دوگانه نهفته است که عملاً تمایز میان حوزه واقعیت تجربی و حوزه دانش تجربه را نهادینه می‌کند (George, 1993: 202).

فلسفه واقع‌گرایی سیاسی دارای منطقی است که در یک بررسی دقیق‌تر سفسطه‌آمیز به نظر می‌رسد، اما در عین حال، گریز از آن مشکل است. واقع‌گرایی سیاسی با جاذبه خود در ایجاد مفهومی مرکزی در روابط بین‌الملل، به شکل زیر مباحث خود را مطرح می‌کند:

نظام بین‌المللی نشانگر آنارشی است. این نظام فاقد یک اقتدار مرکزی است. اصل مرکزی این نظم آنارشیک دولت‌های حاکم، مفهوم منافع ملی است که به موجب قدرت تعریف می‌گردد. هر چند دولت‌ها به عنوان بازیگر خردمند منحصراً با مفهوم دریافتی از منافع ملی برانگیخته می‌شوند، معهداً، پیامدهای احتمالی یک کنش متقابل آزادانه اراده‌های حاکم در یک محیط آنارشیک، برخی را به سوی سازماندهی ائتلاف‌های جبران‌کننده به منظور دستیابی به یک توازن قدرت میان آن‌ها سوق می‌دهد.

در بررسی تاریخ واقع‌گرایی در می‌یابیم که این رهیافت حداقل با دو بحران اساسی متوقف گردید. بحران اساسی اول که سیادت واقع‌گرایی را مورد تهدید قرار داد، در شکل انقلاب رفتاری بروز کرد که کاستی‌های روش‌شناختی مکتب واقع‌گرایی را به چالش طلبید. اما واقع‌گرایی با این چالش رفتاری با بنیاد نهادن یک واژگان نیمه علمی به حیات خود ادامه داد و این‌که بسیاری از رفتارگرایان خود واقع‌گرا بودند به این مسأله کمک کرد. معهداً، رفتارگرایی در روابط بین‌الملل، یک گروه آزموده‌تری با لحن روش‌شناختی از متفکران را برای دست‌اندازی به مرزهای جدید پژوهش میان رشته‌های که تاکنون برای روابط بین‌الملل ناآشنا بود، به وجود آورد. از سوی دیگر، همان‌گونه که نظریه‌پردازان متعلق به کارکردگرایی، مکتب ادغام و وابستگی متقابل شروع به حمله فزاینده در نفی واقع‌گرایی می‌کردند، مکتب واقع‌گرایی نیز شروع به عقب‌نشینی کرد. تکوین و پیدایش نواقع‌گرایی ریشه در این واقعیت دارد که نواقع‌گرایی کوششی بود در جهت تطابق و سازگاری با منتقدان واقع‌گرایی با وام گرفتن اصطلاحاتی از رفتارگرایی یعنی «روش» و نیز واقع‌گرایی کلاسیک یعنی «هنجارگرایی» (Ibid, 205).

نو واقع‌گرایی از نظر جهت و قلمرو با واقع‌گرایی کلاسیک تفاوت چندانی ندارد. اول به دلیل اینکه نواقع‌گرایی از واقعیت یکسانی صحبت می‌کند، به جریان انداختن اصل کهن قدرت، و برشمردن آئین مشابه با تفاوتی مختصر و ظاهراً با ترمینولوژی پیچیده‌تر. دوم، نواقع‌گرایی از اصل پیشگام فکری پرستش کورکورانه قدرت، دلبستگی غیرانتقادی نسبت به دولت و نهایتاً شناسایی قاطع از اولویت سیاست می‌آموزد و وام می‌گیرد. خلاصه اینکه نواقع‌گرایی *Derstellung* واقع‌گرایی کلاسیک

می‌نماید و به این ترتیب، وجود آن فلسفه در او اثر گذاشته است. ایده *Derstellung* که ابتدا توسط لویی آلتوسر مورد استفاده قرار گرفت به مفهوم ارائه، نمایش یا توضیح است. به این ترتیب واقع‌گرایی فضایی است که ساختار بحث‌انگیز نواقح‌گرایی به طور کامل آشکار می‌گردد. هر چند هنگامی که فضا اشغال می‌گردد، تمایزی میان پیش‌زمینه و ساختار وجود ندارد.

اگر واقع‌گرایی سیاسی منبع نزدیک و اصلی نواقح‌گرایی است، پس ساختارگرایی به عنوان منبع نزدیک‌تر تلقی می‌گردد. ساختارگرایی رهیافت پیچیده‌ای نسبت به دانش است که اصولاً با مباحث ژرف معرفت‌شناسی و روش‌شناسی سروکار دارد. ساختارگرایی معتقد است که رفتار انسان نمی‌تواند به اندازه کافی توسط پدیده سطحی مشاهده با با آزمون انگیزه و نیت فردی تبیین شود، به این دلیل در تمام زمینه‌های فعالیت بشری ساختارهای پنهان یا فعالیت‌های ناآگاهانه بشری به جلو انداخته می‌شود. در روند زمان، این ساختارها توسط بازیگران غیرمشخص بسیاری باز تولید می‌شوند، بدون اینکه تعمداً در خلق مجدد آن‌ها تظاهر یابد (Little, 1985: 74). جهش ناگهانی کامیابی‌های تجزیه و تحلیل ساختاری در رشته‌های علمی چون زبان‌شناسی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی بر نواقح‌گرایی چون کنت‌والتر اثر گذارده و آن‌ها را وادار به سازگاری جنبه‌هایی از ساختارگرایی در ادبیات واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل نمود. بدین طریق، یک سنتز نواقح‌گرایی به وجود آمد. اما باید یادآوری نمود، به‌رغم تشابهات زیادی که میان جنبه‌های مباحث نواقح‌گرایی و منطق ساختارگرایی وجود دارد، ریچارد اشلی ۵ تشابه غیرقطعی را میان این دو مکتب برشمرده است (Ruggie, 1983).

گفتار دوم: عناصر اصلی نظریه نواقح‌گرایی

۱- مفهوم ساختار

کنت‌والتر پس از نقد نظریه‌های تقلیل‌گرا بر اهمیت نظریه سیستمی و ساختاری سیستم تاکید می‌کند. به عقیده او نظریه سیستمی سیاست بین‌الملل با نیروهایی سروکار دارد که در سطح بین‌المللی ایفای نقش می‌کنند و نه در سطح ملی. در نظریه والتز، واحدها نقش عمده‌ای در تعیین ساختارهای سیستم ایفا نمی‌کنند و تغییر در سطح واحدها به تغییر در سطح ساختارهای سیستم منجر نمی‌شود. برعکس سیستم بین‌المللی و ساختارهای آن بر رفتار دولت‌ها تاثیر می‌گذارند و با قید و بندهایی که بر رفتار دولت‌ها اعمال می‌کنند روابط بین‌المللی را شکل می‌دهند و رفتار دولت‌ها را یکسان و شبیه به هم می‌سازند. به زعم کنت‌والتر، ساختارها حاصل رفتار دولت‌ها را معین می‌کند و تغییراتی که در سطح

واحدها، صورت می‌گیرد. مثل نابودی یک دولت و ظهور دولت‌های دیگر، تغییر در ساختار سیستم بین‌الملل را ایجاد نمی‌کند. در نظریه والتز، سیستم به عنوان یک کل دارای اجزای مرتبط به هم در نظر گرفته شده است. علاوه بر این، بهترین عنصر جهت تعریف سیستم از دیدگاه او ساختارهای سیستم است. این ساختارها هستند که در درون سیستم بر عمل واحدها اثر گذاشته و رفتار آن‌ها را شکل می‌دهند. از همین روی، والتز را می‌توان به بهترین وجه، نظریه ساختاری و روابط بین‌الملل دانست. همین ساختارهاست که سیستم داخلی را از سیستم بین‌المللی متمایز می‌سازد. بر همین اساس تعریف والتز از سیستم ارتباط تنگاتنگی با تعریف او از ساختارهای سیستم و نقش تعیین‌کننده این ساختارها بر اجزا و واحدهای سیستم دارد (Ashly, 1984). بنابراین اولین و مهم‌ترین محور نظریه والتز ساختار و مفهوم آن و ویژگی‌های آن است.

کنت والتز در فصل پنجم کتاب نظریه سیاست بین‌الملل در مورد مفهوم، و ویژگی‌های ساختار به بحث می‌پردازد. هدف والتز از روشن ساختن مفهوم ساختار آن‌گونه که خود در ابتدای این فصل عنوان می‌کند، این است که اولاً نشان دهد که سیستم بین‌المللی - سیاسی می‌تواند از سایر سیستم‌ها و حوزه‌های بین‌المللی از جمله اقتصاد جدا درک و فهمیده شود. ثانیاً ساختارهای سیاسی سیستم، واحدهای سیستم را تحت تاثیر قرار می‌دهد. ثالثاً نشان دهد که نیروهای سطح سیستم‌ها از سطح فردی جدا هستند و رابعاً آن‌چه را که بین واحدهای در حال تعامل و نتایج کنش‌های آن واحدها و تعاملات حاصل از آن مداخله می‌کند، شناسایی کند (احمدی، ۱۳۷۶: ۱۲۱).

از نظر والتز یک سیستم از یک ساختار و واحدهای در حال تعامل تشکیل می‌شود. خود ساختار مؤلفه سراسری نظام است که امکان تفکر و نگرش را نسبت به سیستم، به عنوان یک مجموعه فراهم می‌کند. او تصریح می‌کند که نظریه سیستم‌ها این مسأله را، یعنی فراهم نمودن امکان تفکر و نگرش نسبت به سیستم، لاینحل باقی می‌گذارد. وی معتقد است که باید تعریفی از ساختار به دست داد که از ویژگی‌ها و تعاملات واحدها (دولت‌ها) جدا باشد. و به این خاطر است که به راحتی می‌توان متغیرهای مربوط به سطح بازیگران و متغیرهای مربوط به سطح سیستم تمایز قائل شد. این‌که گفته می‌شود در تعریف ساختار باید ویژگی‌های بازیگران و تعاملاتشان را حذف کنیم، بدین معنی است که باید از مسائل مربوط به انواع رهبران سیاسی، نهادهای اجتماعی و اقتصادی و تعهدات ایدئولوژیک که دولت‌ها ممکن است داشته باشند، چشم‌پوشی کنیم و هم‌چنین مسائل مربوط به تعاملات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت‌ها را از نظر پنهان کنیم. سوالی که در این جا مطرح می‌شود این است

که حال قرار است ویژگی‌ها و تعاملات بازیگران را پنهان کنیم، بنابراین چه چیز دیگری باقی می‌ماند؟ والتز به این پرسش با توجه به مفهوم دوگانه اصطلاح رابطه پاسخ می‌دهد. رابطه هم در معنی تعاملات بازیگران و هم در معنی مواضعی که آن‌ها در برابر یکدیگر دارند، به کار برده می‌شود. به زعم والتز، تعریف یک ساختار مستلزم چشم‌پوشی از این مسأله است که واحد چگونه با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند، و تمرکز بر این مسأله است که چگونه آن‌ها در مقابل یکدیگر موضع می‌گیرند یعنی به چه ترتیبی در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و موقعیت آن‌ها در مقابل یکدیگر چگونه است؟ والتز تصریح می‌کند که تعاملات در سطح بازیگران به وقوع می‌پیوندد، لیکن این‌که بازیگران چگونه در رابطه با یکدیگر موضع می‌گیرند از ویژگی‌های بازیگران محسوب نمی‌شود. موضع بازیگران در مقابل یکدیگر به عبارت دیگر ترکیب قرار گرفتن بازیگران از ویژگی‌های سیستم به شمار می‌آید. ساختارها به گونه‌ای که تعریف شد ممکن است ثابت باشند، در حالی که رفتار و تعاملات واحدها ممکن است دگرگون شود. بنابراین، ساختار با توجه به ترتیب قرار گرفتن اجزایش تعریف می‌شود. به نظر والتز، ساختار از آنجایی که یک پدیده انتزاعی است، نمی‌تواند به وسیله ویژگی‌های مادی سیستم تعریف شود بلکه باید به وسیله نحوه تنظیم اجزاء سیستم تعریف گردد (Waltz, 1979: 79). والتز مفهوم ساختار را بر مبنای این واقعیت قرار می‌دهد که بازیگران به گونه‌ای متفاوت در کنار هم قرار می‌گیرند و گرد هم می‌آیند. و در حین این‌که در تعامل با یکدیگر هستند نتایج متفاوتی ایجاد می‌کنند. ساختار بیانگر ترتیب یا نظم اجزاء یک سیستم است. ساختار مجموعه نهادهای سیاسی نیست، بلکه ترتیب و نظم آن‌ها است (Ibid, 79- 80)

والتز سپس به تعریف ساختار سیاسی داخلی می‌پردازد و بعد از تعریف ساختار داخلی نشان می‌دهد که چگونه این تعریف در سیاست بین‌الملل کاربرد دارد. بنابراین وی نخست اجزای تعریف کننده ساختار سیاسی داخلی را مشخص کرده و سپس کاربرد این اجزاء تعریف‌کننده را در سیاست بین‌الملل توضیح می‌دهد. از دیدگاه والتز یک ساختار سیاسی داخلی ۳ عنصر اصلی دارد که عناصر تعریف‌کننده ساختار هستند. این عناصر عبارتند از:

۱- اصل نظم‌دهنده، یعنی اصلی که به مقتضای آن نظام سامان می‌یابد.

۲- واحدها و اجزای متفاوت و ویژگی کارکرد آن‌ها

۳- توزیع توانایی‌ها در میان و امتداد واحدها (Ibid, 81).

۱-۱- اصل نظم‌دهنده در سیاست بین‌الملل

والتز در رابطه با اصل نخست تعریف‌کننده ساختار مطرح می‌نماید که مسائل ساختاری با ترتیب اجزاء یک سیستم ارتباط می‌یابد. اجزاء سیستم‌های سیاسی داخلی دربردارنده روابط فرادست و فرودست می‌باشد. در این سیستم سیاسی برخی دستور صادر می‌کنند و برخی دیگر مجبور به اطاعت از آن دستورها هستند. سیستم‌های داخلی به صورت متمرکز و سلسله‌مراتبی هستند. برعکس اجزاء سیستم بین‌المللی نه به صورت متمرکز و سلسله‌مراتبی بلکه به صورت هم‌پایه و برابر هستند. بنابراین از نظر والتز، سیستم‌های بین‌المللی به صورت غیرمتمرکز و آنارشی هستند. بنابراین، اصول نظم‌دهنده در ساختار داخلی و بین‌المللی به گونه‌ای متفاوت از یکدیگرند. والتز در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان از یک نظم بدون نظم‌دهنده سخن گفت؟ با استمداد از نظریه آدم اسمیت در اقتصاد یعنی نظریه اقتصادی خرد چنین پاسخ می‌دهد که دانشمندان سیاسی تصور می‌کنند که یک نظریه خرد راجع به موضوعات خرد است در حالی که چنین نیست. اصطلاح خرد در اقتصاد بیانگر روشی است که در آن نظریه ساخته می‌شود و این مساله هیچ ربطی به موضوعات مربوط به نظریه ندارد. به نظر والتز نظریه اقتصادی خرد توصیف می‌کند که از خلال کدامین راه یک نظم خودکار در نتیجه اقدامات مبتنی بر نفع شخصی و تعاملات تک‌تک واحدها شکل می‌گیرد. دو مفهوم محوری این نظریه عبارتند از واحدهای اقتصادی و بازار که والتز بیشتر روی مفهوم بازار تاکید می‌کند. وی در مورد بازار دو سوال عمده را مطرح می‌کند: نخست این که بازارها چگونه تشکیل می‌شوند؟ دوم این که آن‌ها چگونه کار می‌کنند؟ در پاسخ به سوال اول عنوان می‌کند که بازار یک اقتصاد، غیرمتمرکز و در اصل فردگرا است که به طور خودکار به وجود می‌آید. بازار خارج از فعالیت‌های واحدها، اشخاص و شرکت‌های جدا که اهداف و تلاش‌هایشان معطوف نه ایجاد یک نظم، بلکه تامین منافع خودشان است- ایجاد می‌شود و هر واحدی برای خودش عمل می‌کند. از اقدام مشترک همه واحدها ساختاری ظهور می‌کند که همه آن‌ها را تحت تاثیر و مقید می‌سازد. بازار از لحظه‌ای که شکل گرفت فی‌نفسه به صورت یک نیرو در می‌آید. نیرویی که از کنترل تک‌تک واحدها خارج می‌شود. به عبارت بهتر خالقان بازار تبدیل به مخلوقان می‌شوند. بازار به عنوان عاملی مطرح می‌شود که بین بازیگران اقتصادی و نتایجی که آن‌ها ایجاد می‌کنند مداخله می‌کند. این علت از دیدگاه والتز یک علت ساختاری است (Ibid, 82).

والتز سیستم سیاسی بین‌المللی را شبیه بازارهای اقتصادی می‌داند. یعنی سیستم سیاسی بین‌المللی حاصل اقدام مشترک واحدهایی است که به دنبال منافع خود هستند. ساختارهای بین‌المللی بر حسب

واحدهای سیاسی اولیه یک عصر تعریف می‌شوند. سیستم‌های سیاسی بین‌المللی نیز همچون بازارهای اقتصادی در اصل فردگرا هستند که به طور خودکار متولد می‌شوند. والتز تصریح می‌کند که شباهت این دو حوزه یعنی بازار اقتصادی و سیاست بین‌الملل از لحاظ ساختاری است ولی این دو قلمرو ماهیتاً جدا از هم هستند.

با توجه به تفاوت اساسی سیستم داخلی که در آن نظم حاکم است، با سیستم بین‌المللی که با بی‌نظمی و آنارشی مشخص می‌شود، والتز معتقد است که اصل نظم‌دهنده سیستم بین‌الملل همان فقدان دولت مرکزی و به عبارت دیگر وجود آنارشی است (Ibid, 89-90). والتز معتقد است که از لحاظ بین‌المللی محیط عمل دولت‌ها با ساختار سیستم‌شان به واسطه این واقعیت استقرار می‌یابد که دولت‌ها بقا را بر اهداف دیگری که در کوتاه مدت قابل دسترسی باشند ترجیح می‌دهند. به نظر او ممکن است دولت‌ها و رفتارشان را به خاطر ساختاری که آن‌ها از طریق تعاملات با دولت‌های دیگر شکل می‌دهند، تغییر دهد.

۱-۲- تمایز واحدهای سیستم و کارکرد هر یک از آن‌ها

دومین عنصر تعریف‌کننده ساختار از نظر والتز در ساختار سیاسی داخلی، عبارت است از کارکردی که به وسیله واحدهایی که از یکدیگر متمایز هستند، انجام می‌پذیرد. از دیدگاه والتز، دولت‌هایی که واحدهای سیستم بین‌المللی سیاسی محسوب می‌شوند، رسماً به خاطر کارکردهایی که انجام می‌دهند، از یکدیگر متمایز نمی‌شوند. آنارشی حاکم بر سیستم بین‌المللی بیاتنگر روابط برابر میان واحدهای سیستم و این امر نشانگر یکسان بودن آن واحدها است. ساختار بین‌المللی صرفاً زمانی تغییر پیدا خواهد کرد که اصل سازمان‌دهنده دستخوش تغییر و تحول شود و یا به عبارت دیگر این اصل در انجام وظایفش با شکست روبرو شود و همچنین در توانایی واحدها تغییراتی صورت بگیرد (احمدی، ۱۳۷۶: ۱۲۳).

والتز در رابطه با دولت‌ها به‌عنوان واحدهای سیستم دو سوال مطرح می‌کند: نخست این که چرا باید دولت‌ها به‌عنوان واحدهای سیستم فرض شوند؟ دوم این که با توجه به تفاوت گسترده دولت‌ها، چگونه می‌توان آن‌ها را واحدهای مشابه تلقی کرد؟ به نظر والتز کسانی که رهیافت دولت-محوری را مورد تردید قرار می‌دهند دو دلیل عمده مطرح می‌نمایند. نخست این که دولت‌ها صرفاً به‌عنوان بازیگری مهم در صحنه بین‌المللی نیستند، و دوم این که اهمیت دولت‌ها در روابط بین‌المللی در حال

افول است، و این در حالی است که بازیگران دیگر بین‌المللی اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. والتز این دلایل را قانع‌کننده نمی‌داند. البته وی می‌پذیرد که دولت‌ها صرفاً تنها بازیگر بین‌المللی نیستند و هرگز نبوده‌اند، اما خاطر نشان می‌کند که ساختارها نه به وسیله همه بازیگران بلکه به وسیله بازیگران عمده تعریف می‌شوند. برای سیستم‌های بین‌المللی مثل هر سیستم دیگر باید در وهله نخست، در مورد واحدهایی که به عنوان اجزاء سیستم محسوب می‌شوند تصمیم‌گیری شود. والتز در این‌جا نیز برای روشن شدن مطلب از اقتصاد و سیستم بازار کمک می‌گیرد.

والتز می‌گوید همان‌طور که اقتصاددانان بازار را بر حسب شرکت‌ها تعریف می‌کنند، به همان ترتیب من هم ساختارهای بین‌المللی سیاسی را بر حسب دولت‌ها تعریف می‌کنم. از نظر والتز مادام که دولت‌ها بازگر عمده سیاست بین‌الملل هستند، بنابراین ساختار سیاست بین‌الملل بر حسب آن‌ها تعریف می‌شود. البته این که گفته می‌شود دولت‌های عمده اهمیت مرکزی خود را حفظ می‌کنند، این بدان معنی نیست که بازیگران مهم دیگری وجود ندارند. این که دیدگاه دولت محوری غالباً زیر سوال می‌رود، این امر به دشواری و معضل دانشمندان علوم سیاسی در مورد تمایز و تفکیک بین ساختارها و فرآیندهای برمی‌گردد. دولت‌ها واحدهایی هستند که تعاملاتشان ساختار سیستم‌های بین‌المللی را شکل می‌دهند (Waltz, 1979: 93).

بنابراین از دیدگاه والتز، دولت به عنوان بازیگر عمده سیاست بین‌المللی باقی خواهد ماند. اما ویژگی مهم دولت‌ها یکسانی آن‌ها از لحاظ کارکردی است. هر چند دولت‌ها از لحاظ قدرت با یکدیگر متفاوتند، اما کارکردی مشابه با یکدیگر دارند. این کارکرد مشابه برآیند تاثیر قید و بندهای ناشی از اصل نظم‌دهنده سیستم یعنی آنارشی است. به تعبیر دیگر در شرایطی که دولتی جهانی برای اجرای مقررات وجود ندارد و فضایی از بی‌امنی حاکم است هر دولت ناچار است که درصد تامین امنیت خود باشد. معمای امنیت^۱ برای همه دولت‌ها بدون توجه به ویژگی‌های متفاوت ساختار داخلی آن‌ها مشترک است. بهترین راه برای تامین امنیت نیز تلاش برای افزایش قدرت و توان ملی است. بدین خاطر و به واسطه وجود معمای امنیت، برای همه دولت‌ها به تدریج کارکرد همه آن‌ها مشابه و یکسان می‌شود، یعنی همه دولت‌ها در جستجوی تامین امنیت خود از طریق به حداکثر رساندن قدرت

1- Security Dilema

و تامین منافع ملی هستند. والتز در تبیین یکسانی کارکرد مشابه دولت‌های نابرابر از نظر قدرت می‌گوید که اصل نظم‌دهنده سیستم یعنی آنارشی، این کارکرد مشابه را به وجود می‌آورد.

۳-۱- توزیع توانایی‌های واحدها در سیستم بین‌الملل

در این‌جا نیز وی همچون دو عنصر پیشین، ساختار داخلی را با ساختار بین‌المللی مقایسه می‌کند. به نظر او آنچه که ارتباط اجزاء یک سیستم سلسله‌مراتبی را تعیین می‌کند دو چیز است: نخست تمایز کارکردی واحدها و دوم میزان توانایی واحدها، اما والتز مطرح می‌کند که واحدهای یک سیستم آنارشیک (سیستم بین‌الملل) از لحاظ کارکردی متمایز از یکدیگر نیستند. بنابراین واحدهای یک چنین نظامی در وهله اول به وسیله توانایی‌های آن‌ها برای انجام وظایف و کارکردهای مشابه از هم تفکیک می‌شوند. مطابق نظر والتز، سیستم‌های بین‌المللی صرفاً بر طبق تعداد قدرت‌های بزرگ از هم متمایز می‌شوند و ساختار یک سیستم با تغییرات حاصل در توزیع توانایی‌ها در سرتاسر واحدهای سیستم تغییر یافته و دگرگون می‌شود و دگرگونی‌ها در ساختار سیستم توقعات مربوط به چگونگی رفتار واحدها و نتایج حاصله از تعاملات آن‌ها را در آینده تغییر می‌دهد.

والتز معتقد است که توزیع توانایی‌ها بین دولت‌ها ناشی از رفتار دولت‌ها نیست. گرچه توان و قدرت یک ویژگی سطح تحلیل دوم یعنی دولت است و هر دولت میزانی از قدرت و توانایی را داراست، لیکن توزیع توانایی‌های مفهومی است که مربوط به سطح تحلیل سیستمی می‌شود و نه دولتی. با امعان نظر به ویژگی دوم ساختار (واحدها) هر چند دولت‌ها از نظر کارکرد و رفتار تفاوتی با هم ندارند و رفتارشان مشابه است، لیکن، از نظر توانایی با یکدیگر متفاوت هستند. بنابراین واحدها از نظر داشتن توان کمتر یا بیشتر با هم یکسان نیستند. توزیع توانایی‌ها نیز در نتیجه مکانیسم تعیین‌کننده ساختارهای سیستم انجام می‌پذیرد.

۲- موازنه قوا

موازنه قوا از جمله نظریه‌هایی است که افراد بسیاری به آن پرداخته و از جنبه‌های متفاوتی آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. والتز نیز از این نظریه غافل نمانده که در این‌جا به عنوان آخرین محور نظریه سیستمی ساختاری وی مورد بررسی قرار می‌گیرد. اهمیت موازنه قوا برای والتز به حدی حائز اهمیت

تبیین رویکرد نو واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل

است که می‌گوید: «اگر قرار باشد برای سیاست بین‌الملل یک نظریه مشخص و متمایز وجود داشته باشد، این نظریه، نظریه موازنه قوا است».

والتز نظریه توازن قوای خود را به عنوان عنصر مرکزی در سنتز واقع‌گرایی ساختاری خود مطرح می‌کند. والتز اظهار می‌دارد که دو مساله راجع به نظریه موازنه قوا مهم است. نخست آن‌که هر چند نظریه موازنه قوا برخی پیش‌بینی‌ها را ارائه می‌کند، لیکن، این پیش‌بینی‌ها نامشخص هستند. با توجه به این‌که صرفاً یک وضعیت به طور ضعیف تعریف شده و ناپایدار از توازن پیش‌بینی می‌شود، بنابراین، دشوار است که بگوییم هر عدم توزیع قدرت، این نظریه را ابطال می‌کند. دوم این‌که هر چند ممکن است که دولت‌ها مستعد اقدام مجددی نسبت به محدودیت‌ها و انگیزه‌های بین‌المللی در راستای انتظارات این نظریه باشد، اما سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها به وسیله شرایط داخلی‌شان شکل می‌گیرد. شکست موازنه‌هایی که صورت می‌گیرد و شکست برخی دولت‌ها در انطباق خود با عملکردهای موفقیت‌آمیز دولت‌های دیگر، می‌تواند با سهولت هر چه بیشتر و به طور جداگانه از طریق تاکید بر تاثیرات نیروهای خارج از موضوعات مورد بحث این نظریه، تبیین شود (Ibid, 93-97).

در خاتمه، نکته‌ای را که باید خاطر نشان ساخت این است که در نظریه سیستمی ساختار والتز بین سیستم آنارشی بین‌المللی و موازنه قوا رابطه وجود دارد. این رابطه به این صورت مطرح می‌شود که اصل موازنه قوا مانع برهم زدن توزیع توانائی‌ها به شیوه‌ای عمیق در امتداد واحدها می‌شود. به عبارت بهتر، موازنه قوا عامل و مکانیسم اصلی ثبات در سیستم آنارشی بین‌المللی است. اگرچنانچه موازنه‌ای وجود نداشت در آن صورت سیستم آنارشی بین‌المللی به سیستم سلسله مراتبی بدل می‌شد.

گفتار سوم: منتقدان نظریه نوواقع‌گرایی

پس از انتشار کتاب نظریه سیاست بین‌الملل در سال ۱۹۷۹ توسط کنت والتز و مطرح شدن واقع‌گرایی ساختاری به عنوان نظریه‌ای جهت تبیین و توضیح سیاست بین‌الملل شاهد مقالات و آثار متعددی در نقد این نظریه هستیم که این روند هم‌چنان در نشریات و کتب معتبر رشته روابط بین‌الملل ادامه دارد. در این جا به برخی انتقاداتی که از سوی منتقدان صورت گرفته اشاره می‌شود.

۱- نقد نوواقع‌گرایی از دید پال شرودر

پال شرودر^۱ در مقاله خود با عنوان «اهمیت تاریخی در مقابل نظریه نوواقع‌گرایی» ۳۰۰ سال تاریخ روابط بین‌الملل را مورد آزمون قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که نوواقع‌گرایی نمی‌تواند چارچوب تبیینی و توضیحی مناسب و سودمندی را برای اعمال عمومی و پویایی‌های سیستم دولت‌های نوین اروپایی فراهم آورد. او به مورخین توصیه می‌کند که پارادایم نوواقع‌گرایی را به خدمت نگرفته و به نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل نیز توصیه می‌کند، تصور نکنند که حقایق تاریخی بین‌المللی از این پارادایم حمایت می‌کند.

شواهد تاریخی مورد ادعای شرودر که با نظر به نوواقع‌گرایی سازگاری ندارد به این شرح‌اند:

۱- در خلال بحران ۱۷۸۵ در اروپا، دولت‌ها خردمندانه به تهدیدات خارجی پاسخ گفتند. هر دولتی استراتژی را انتخاب کرد که بیشترین شانس را برای امنیت آن داشته باشد. اما آن‌ها فقط می‌توانستند استراتژی را برگزینند که مناسب با توانایی کشور آن‌ها باشد. برای مثال، برخی کوچک‌ترین دولت‌ها به تهدیدات خارجی با توسل به حقوق بین‌الملل و سعی در ایجاد وحدت خود واکنش نشان دادند. زیرا با فرض موقعیت خود در نظام بین‌الملل، منابعی جهت متوقف کردن روسیه و اتریش به زور نداشتند.

۲- از سال ۱۷۹۳ تا ۱۸۱۳ میلادی دولت‌ها با دریافت دگرگونی در نیت تجاوزکارانه و توانایی‌های قدرت فرانسه واکنش نشان دادند. در حالی که توانایی واقعی انقلاب فرانسه آشکار بود، دولت‌ها استراتژی‌های سیاست خارجی خود را بر این اساس تغییر دادند. در حالی که دولت‌ها اغلب استراتژی‌های غیر از توازن اتخاذ کردند، شرودر معتقد است که سیاست خارجی آن‌ها به هر حال کار ویژه تصورات تغییر یافته محیط خارجی بودند.

۳- قبل از جنگ جهانی دوم تصمیمات منظمی توسط قدرت فزاینده و موفقیت‌های سیاسی آلمان تشویق می‌شدند. شرودر شواهدی ارائه نمی‌کند که هواداری، بی‌طرفی، پنهان‌کاری یا سیاست‌های تساهلی در نتیجه موانع سیاست داخلی بودند یا مبنای شناختی احساسی رهبران خاصی بود. در عوض، این استراتژی‌های گوناگون واکنشی به شرایط خارجی عمدتاً افزایش تهدید آلمان بود. علاوه بر این، دولت‌هایی که قبلاً هوادار آلمان بودند با تغییر در پیشرفت جنگ جهت‌گیری سیاست خارجی خود را تغییر دادند.

1- Paul Schroeder

۴- در نیمه دوم قرن بیستم، بریتانیا خود را در سیاست بین‌الملل به دلیل موقعیت جهانی‌اش در انزوا قرار داد. برتری دریایی، موقعیت جزیره‌ای، برجستگی صنعتی و تجاری و استحکام مالی بریتانیا به این معنی است که یک چنین استراتژی انزوای طلبانه‌ای تهدید و خطر بزرگی را برای امنیت بریتانیا به وجود نخواهد آورد. بدین طریق، بریتانیا به دلیل موقعیت خود در نظام بین‌الملل نفوذ کمی در اروپا خواهد داشت (Schroeder, 1994:108-148).

شرودر معتقد است که این نمونه‌ها نشانگر آن است که هیچ سازگاری بلندمدتی میان نظریه نوواقع‌گرایی و تاریخ بین‌المللی وجود ندارد.

۲- انتقادات کراتوچویل از نوواقع‌گرایی

دگرگونی‌های بنیادینی که با پروسترویکا به وقوع پیوست، اضمحلال بلوک شوروی، اتحاد مجدد آلمان، و پایان جنگ سرد آزمون دشواری برای پارادایم نوواقع‌گرایی در سیاست بین‌الملل محسوب می‌گردد. این رهیافت و نظریه با سلسله‌ای از وقایع و رخدادها خجلت‌زده شد. اول این‌که نوواقع‌گرایی مجبور است به این واقعیت رضایت دهد که تغییرات بنیادین سال‌های ۹۰-۱۹۸۹ در نتیجه توزیع مجدد توانایی‌ها نبود. زیرا توانایی نظامی اتحاد شوروی به همان اندازه یک‌سال قبل و بعد از فروپاشی دیوار برلین باقی مانده بود. علاوه بر این، این تغییرات به گونه‌ای غیرمنتظره رخ داد یعنی بدون وقوع جنگ هژمونیک.

دوم، این دگرگونی‌های بین‌المللی در نتیجه ساختار مجدد نظام سیاسی داخلی بودند عوامل ساختاری یعنی بازگشت اهمیت حقوق بشر و دموکراتیزاسیون که منجر به یک «جامعه مدنی» جدید در اروپای شرقی گردید. نوواقع‌گرایی هیچ دستگاه مفهومی برای درک سرشت، قلمرو جهت این دگرگونی‌ها نداشت. درواقع، نوواقع‌گرایی به عنوان یک نظریه قدرت، هیچ راهی برای درک این پدیده نداشت.

نوواقع‌گرایی نه تنها حال را درست نمی‌فهمد بلکه گذشته را نیز سوء تعبیر می‌کند. این امر منجر به ایجاد یک تاریخ اوهام‌انگیز به منظور حفظ یک نظریه شدیداً قابل پرسش به جای نقد آن در پرتو شواهد مغایر می‌گردد. یکی از شگفت‌انگیزترین سیمای تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل معاصر افول واقعی منافع در انعقاد نظم چندجانبه است. همانگونه که جان‌روگی اشاره می‌کند. با وجود نیاز سازمانی‌اش، نهاد چندجانبه‌گرایی توسط برنامه‌ریزان بعد از جنگ اتخاذ شد، زیرا تجربیات میان دو

جنگ جهانی منجر به این درس شده بود که دوگانه‌گرایی قبلی، همانگونه که توسط واقع‌گرایان کلاسیک تجویز می‌شد، احتمالاً قادر به تامین صلح پایدار همراه با شکوفایی نخواهد بود. پذیرش اصل چندجانبه‌گرایی به عنوان یک اصل ساختاری طرح سازمان‌های خاصی چون صندوق بین‌المللی پول، ناتو و یا گات را شکل داد. چندجانبه‌گرایی به این معنی است که نظم پس از جنگ جهانی دوم بر اساس اصول تقسیم‌ناپذیری، هنجارهای عمومی که هم اعضاء متعهد به آن هستند، و دوسویگی پراکنده ایجاد شده است. این ۳ اصل با آموزه‌های مرکزی واقع‌گرایی در تعارض است.

در گام اول، ملت‌ها با پذیرش ترتیبات چندگانه‌گرایی این تصور را که تنها یک‌جانبه و بر طبق خواسته خود عمل می‌کنند، کنار می‌گذارند. در یک مفهوم حداقلی، چندجانبه‌گرایی به مفهوم به حساب آوردن منافع دیگران با رفتار روابط میان اعضاء به عنوان یک کل است. از سوی دیگر، مفهوم امنیت دسته‌جمعی واحدها را به یکدیگر به این گونه که حمله به یکی حمله به تمام دیگر اعضاء تلقی می‌شود، مربوط می‌کند. به همین گونه، یک نظم تجاری آزاد بر مبنای عدم تبعیض و تبادل آزاد ارز، کل سیستم روابط اقتصادی را در هم ادغام می‌کند زیرا دیگر مانعی برای اعضاء جهت تعامل با یکدیگر وجود ندارد.

همان گونه که مثال‌های بالا نشان می‌دهد، نظم چندجانبه‌گرایی بر مبنای اصول عام قرار دارد که تمایلات و تبعیض‌های فردی را محدود می‌کند. علاوه بر این، نظم‌های چندجانبه‌گرایی فقط زمانی حفظ می‌گردد که افق زمانی و تساهل گسترده‌تری را برای عدم توازن موقت منافع پذیرفته شده باشد. چنین مفروضاتی برای هدایت و اداره رفتار دولت در تباین با حداکثرهای واقع‌گرایی قرار دارد. نکته اساسی این نیست که این اصول در موارد خاص از آن تخطی نمی‌شود و یا این که منافع دولت‌های دیگر مهم نیستند، بلکه بدان معنی است که پایه‌ای که بر اساس آن محاسبات منافع انجام می‌پذیرد، از این طریق اساساً دگرگون شده‌اند. نهادها و سازمان‌ها اکنون تا حد زیادی گزینه‌هایی سیاسی قابل دسترس را تبیین می‌کنند.

نواقح‌گرایی به عنوان یک نظریه سیاست بین‌الملل تا حد زیادی این مسائل را فراموش کرده است. بنابراین، تغییرات بنیادین که در سال ۱۹۸۹ اروپای شرقی و سپس با سیاست‌های گلاسنوست و پرسترویکای گورباچف موجب فروپاشی اتحاد شوروی می‌گردید، قابل سازگاری با چارچوب ساختاری نواقح‌گرایی نبود. ناکامی نواقح‌گرایی نیاز به توسعه رهیافت بدیلی که به تاریخ حساس بوده و کاوش بهتری را برای توضیح دگرگونی‌ها فراهم آورد، نمایان می‌سازد (Kratochwil, 1994: 69-75).

البته پژوهشگران و متفکران دیگر از زوایای دیگر به نقد و بررسی نواقع‌گرایی پرداخته‌اند که می‌توان از ریچاردشلی و جیم جورج از منظر فرانوگرایی^۱، رابرت کاکس در چارچوب نظریه انتقادی^۲ و یا الکساندرونت از منظر سازنده‌گرایی^۳ نام برد. البته شاید بتوان ادعا نمود که این حجم از انتقادات و یا به نوعی توجه به نظریه نواقع‌گرایی نشانه موفقیت نسبی این نظریه در تبیین واقعیت‌های بین‌المللی دانست.

نتیجه‌گیری

واقع‌گرایی در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی به علت ورود جنگ سرد به مرحله نوین و رقابت تسلیحاتی میان شرق و غرب تحت عنوان نو واقع‌گرایی یا رئالیسم ساختاری تجدید حیات یافت. از متقدمان نواقع‌گرایی کنت‌والتر را می‌توان نام برد که سعی نمود تا کالبد از هم گسیخته اندیشه‌های واقع‌گرایی یا رئالیسم کلاسیک را سامان داده، آنرا به صورت یک نظریه رسمی مطرح سازد. از نظر والتر نظام بین‌الملل دارای ساختار دقیقاً تعریف شده‌ای است که در آن می‌باید به اصل نظام دهندگی، ویژگی واحدهای موجود در نظام و کیفیت توزیع توانایی واحدها توجه داشت. بر این اساس در نظام‌های سیاسی داخلی اصل نظم دهندگی به صورت سلسله مراتبی می‌باشد که در آن قدرت بر مبنای بر این اساس در نظام‌های سیاسی داخلی اصل نظم دهندگی به صورت سلسله مراتبی می‌باشد که در آن قدرت بر مبنای صلاحیت‌های قضایی و قانونی و نیز فرایندهای سیاسی اعمال می‌شود. در حالی که در نظام بین‌الملل رفتار دولت‌ها نسبت به یکدیگر بر پایه نبود اقتدار مرکزی تنظیم می‌گردد. بر مبنای این استدلال اصل نظم دهنده نظام بین‌الملل دولت‌ها را بر آن وا می‌دارد تا بدون توجه به میزان ظرفیت‌شان، به وظیفه اولیه خویش یعنی تقویت قدرت نظامی و خودیاری عمل کنند. در حقیقت در فرایند جامعه‌پذیری دولت‌ها می‌آموزند که ضمن اتکاء به خود و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، از طریق انباشت امکانات برای جنگیدن علیه یکدیگر، امنیت خویش را حفظ نمایند.

- 1- Post - Modernism
- 2- Critical Theory
- 3- Constructivism

به طور کلی و بنا به نظر نواقع‌گرایان ماهیت نبود اقتدار مرکزی نظام بین‌الملل به صورت یک اصل نظم دهنده سبب شده تا در طول چندین قرن با وجود دگرگونی‌های عظیمی که در ترکیب داخلی دولت‌ها به وقوع پیوسته، همچنان به صورت یک الگو در سیاست بین‌الملل باقی بماند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

احمدی، حمید (۱۳۷۶). «ساختار‌گرایی در نظریه روابط بین‌الملل، از والرشتاین تا والتز»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

ب) منابع انگلیسی

- Justin, Rosenberg (1990). What's the Matter With Realism? Review of International Studies, Vol. 16, No. 4.
- Bowker, Mike and Robin Brown (eds) (1993). From Cold War to Collapse: Theory and World Politics in the 1980's, Cambridge: University Press.
- Waltz, Kenneth (1979). Theory of International Politics.
- , (1982). Letter to Editor International Organization, Vol. 36, No.3.
- Krasner Stephen (1982). Regimes and the Limits of Realism: Regims as Autonomous Variables, International Organization, Vol. 36, No. 2.
- George, Jim (1993). Of Incarceration and Closure: Neo-Realism and New/ Old World, Millennium: Journal of International Studies, Vol. 22, No. 2.
- Little, Richard (1985). "Structuralism and Neo- Realism" in Margot Light and A. J. R. Groom.
- Gerald, Ruggie John (1983). Continuity and Transformation in World Polity: Toward a Neo- Realism Synthesis, World Politic, Vol. 35.
- Ashly, Richard (1984). The Poverty of Neo- Realism, International Organization, Vol. 38, No. 2.
- Schroeder, Paul (1994). Historical Reality Vs. Neo-Realist Theory, International Security, Vol.19, No. 1.
- Kratochwil, Friedrich (1993). The Embarrassment of Changes: Neo- Realism as the Science of Realpolitik Without Politics, Review of International Studies, Vol. 19.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

